

دکتر مهدی درخشان

گروه آموزشی ادبیات فارسی

خالص استرآبادی

سخنوری بزرگ که نام وی در تذکره‌ها نیامده

خالص استرآبادی از سخنوران بزرگ ولی گمنام سده یازدهم هجریست، و معاصر با نصرآبادی مؤلف تذکره مشهور که در نزد اهل ادب شناخته و معروفست.

نصرآبادی چنانکه میدانیم از همه شاعران مشهور معاصر خود نام برده و اشعاری را از آنان در کتاب خود آورده است. ولی از خالص استرآبادی در هیچ جای کتاب ذکری نکرده است.

تنها در صفحه ۲۱۳ تحت عنوان «نجیبای استرآبادی» از شاعری جوان و نازه کار نامی برده و چنین می‌آورد: «نجیبای استرآبادی: مقدمات علوم رادر شهر خویش فرا گرفته و در زمان پادشاهی سلطان سلیمان به اصفهان آمده است. این بیت ازوست:

غبار راه گشتم سرمه گشتم توتیا گشتم

به چندین رنگ گشتم تا به چشمش آشنا گشتم

بعدها سید علی حسن خان صاحب بهادر مؤلف تذکره صبح گلشن^۱ و شمس‌الدین سامی مؤلف قاموس الاعلام^۲ همین شرح بسیار مختصر را باینک بیت مذکور زیر عنوان «نجیبای استرآبادی» از تذکره نصرآبادی نقل کرده‌اند. ولی بطور قطع هیچ یک از آنان، نه نصرآبادی و نه مؤلف تذکره صبح گلشن و نه صاحب قاموس الاعلام ندانسته‌اند که نجیبای استرآبادی، شاعر نازه کاری که مقارن تألیف تذکره نصرآبادی (نجیب) تخلص داشته، بعدها شاعری لطیف

طبع و نکته پرداز شده و تخلص (خالص) را برگزیده است که با اظهار تأسف نامش در تذکره‌ها نیامده.

مندرجات مجموعه‌ای خطی و نفیس که به سال ۱۱۰۴ هجری قمری نوشته شده ما را به وجود و آثار و شرح حال این شاعر گمنام کم و بیش آشنا می‌سازد. و از این راز که خالص استرآبادی همان (نجیب) یا (نجیبا)ست پرده برمی‌گشاید.

این نسخه خطی که مجموعه‌ای بی نظیر و منحصر بفرد می‌باشد. قسمتی از آن شامل کتابیست که مؤلف آنرا «تحفة العالم» نامیده است؛ در شرح اوضاع اجتماعی مردم ایران در زمان شاه سلیمان، و بدین جهت ما نیز در این مقاله تمام این مجموعه را بهمان نام می‌خوانیم.

تحفة العالم به خطی خوش و آرایش و تذهیبی بسیار دلکش برای کتابخانه سلطنتی پادشاهان صفویه نوشته شده و اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران^۳ محفوظ و مضبوط می‌باشد.

در این نسخه اشعاری نسبتاً^۴ بسیار از خالص نقل شده. در جایی نیز ضمن نقل اشعاری از وی چنین می‌آورد.

«از خالص استرآبادی مسمی به نجیبا». باین ترتیب دیگر تردیدی باقی نمی‌ماند که خالص استرآبادی همان نجیبی مذکور در تذکره نصرآبادیست. و غزلی که چند بیت آن در زیر نقل می‌شود یکی از غزلهای اوست که در آن نجیب تخلص کرده. و چنانچه اهل ادب و سخن شناسان بخوبی درمی‌یابند این غزل دارای سبک و رایحه مخصوصی است و در همه ابیات آن ترکیبات و صفات فاعلی مرکب مرخمی بکار برده است در نهایت عدوبت و دل‌انگیزی.

دارم بنی به جلوه دل سنگ آب کن

از عکس خویش آینه عالی جناب کن

خورشید چهره پوش کن از چهره طلا
 با زعفران جبهه دل شمع آب کن
 هندو نژاد ناز و ز عاشق بهانه گیر
 رنجیده جای دیگر و با ما عتاب کن
 داغی بدست خود نه و عاشق تمام سوز
 آتش به شاخ گل زن و بلبل کباب کن
 يك وعده نیامده را روز وصل گیر
 يك بوسه نداده به سد جا حساب کن
 داخل به بزم ناشده نام وداع بر
 ننشسته همچو عمر به رفتن شتاب کن
 از يك کرشمه خرمن جانها به باد ده
 وز نیم غمزه کشور دلها خراب کن
 مست از می رقیب و گزک از «نجیب» خواه
 ساغر ز غیر گیر و دل ما کباب کن

خالص استرآبادی دارای قصیده‌ایست بسیار روان و لطیف و بلند که
 چند بیت آن در نزد اهل ادب مشهور و ورد زبانهاست. ولی چون سراینده
 آن شناخته نبوده است. به اشتباه به صفای اصفهانی منسوب گردیده^۴. این قصیده
 سه بیت آن با مطلع زیر آغاز می‌شود:

شبی شنیدم که هر که شبها نظر ز فیض سحر نبندد
 ملك ز کارش گره گشاید فلك به کینش کمر نبندد
 کسی که باشد ز صبح خیزان محال باشد که صبح وصلش
 ز غنچه گل شکر نخندد ز آب شبنم گهر نبندد
 دلی که باشد ز شب نشینان عجب نباشد اگر که مردم
 بکوی جانان دعای خود را به بال مرغ اثر نبندد

تا آنجا که در بیت بیست و هفتم و او آخر قصیده می‌سراید:

در این قصیده دعوات گویم چنانکه گوید ادیب صابر

«کسی که بندد کمر به کینت میان مردان کمر نبندد»

این قصیده را ظاهراً دو نوبت و شاید برای دو ممدوح خوانده و برای نوبت دوم در آن تغییری داده است. و اشعار آن آنچنان روان و شیرین و شورانگیز بوده که فضولان هرزه‌گوی را به شگفتی افکنده و در مقام انکار برآمده‌اند و شعر را از او ندانسته‌اند ولی او در جواب چنین گفته است:

شها شنیدم زبوالفضولی بهرزه گفتا که طبع خالص

بدین فصاحت سخن نگوید بدین نجابت گهر نبندد

کمال عارف ز نقص جاهل چه باک دارد که آب دریا

ز خوردن سنگ نجس نگردد خطابه سبیل خطر نبندد

الخ...

خالص از شیعیان «خالص مخلص آزاده اخلاص شعار» اهل بیت نبوت بوده. به‌علی مرتضی (ع) و خاندان اولیا ارادت بی‌سزا داشته است. چنانچه یکی از قصاید خود را که این بیتها از آنست:

ای ترا لب گل دهن گل خنده گل گفتار گل

وی قدت گل قامتت گل جلوه گل رفتار گل

گلشن حسن ترا نازم که هست از خر می

رنگ و بو گل گفتگو گل گونه گل رخسار گل

نکته سنجان را ز فکر گلشن حسن رخت

شد سخن گل طبع گل اندیشه گل گفتار گل

خوش نویسان را بدور نقطه خال و خط

شد رقم گل صفحه گل مسطر گل و پرگار گل

به مدح شاه خراسان ختم می کند و چنین می آورد:

روضه شاه خراسانست آن کاناچا بود
 پاسبان گل، بنده گل، خدام گل، زوآر گل
 ناکه طرح گنبد عرش آشیانش ریختند
 شد بنا گل پایه گل بنیاد گل آثار گل
 تا شدم گلدسته بند گلشن شاه رضا
 شد مرادل گل زبان گل خامه گل طومار گل
 و در مقطع تخلص خود را چنین ذکر می کند:

طبع خالص تا ز فیض مدحت گل گل شکفت
 شد خرد گل هوش گل اندیشه گل پندار گل
 در قصیده‌ای نیز به مطلع زیر آرزوی رفتن به نجف و زیارت مرقد شاه
 ولایت را داشته:

بهار آمد بآب و تاب و رنگ و بوی وزیب و فر
 مزین ساخت باغ و راغ و کوه و دشت و بحر و بر
 تا آنجا که گوید:

شهنشاه، حق آگاه، سرافراز، گهربخشا
 ز احسان و عطا و بخشش وجود تومی خواهم
 که تا خاک نجف آیم به جان و دل به چشم سر
 و شاید که توفیق رفتن به نجف و زیارت آن مزار شریف را نیز یافته است.

در قصیده‌ای دیگر به مطلع:

شکر الله که به توفیق خداوند جهان زایر کعبه شدم از ره دین و ایمان
 شرح سفر خود را به مکه بیان می کند و آداب و مراسم حج را، آنچه
 بجا آورده باز می گوید. و در آخر از خدا می خواهد تا او و همه غریبان را

سلامت به وطن باز رساند.

خالص اگرچه در اصفهان می‌زیسته ولی فکر وطن و شهر و دیار را از یاد نبرده و مانند غالب شاعران آزاده گویا اسباب عیش و طرب بی‌فراهم نداشته و همواره در غم رنج و بی‌کسی و زبونی غربت بوده است چنانچه گوید:

من در آن صحن چمن مست و پریشان و خراب

بودم افتاده به فکر وطن و شهر و دیار

يك طرف بی‌کسی و خواری و غربت زدگی

يك طرف عاشقی و فکر وصال و غم یار

نگاهی بسبک و شیوه اشعار خالص - اشعاری که از خالص استرآبادی در این مجموعه (که تحفة العالم نامیده شد) بنظر رسید. از هر جهت بالغ بر ۲۵۰ بیت می‌شود. شامل چند قصیده کوتاه و چند غزل و يك مثنوی در ذم اسب خود. بررسی آنکه بیش از بیست بیت نیز از وی در لطائف الخیال درجست^۵. مشتمل بر يك مثنوی با قافیه مجانس و تك بیت‌هایی منتخب.

هر چند دیوان خالص بدست نیامد و از تعداد مجموع اشعار وی اطلاعی حاصل نیست. ولی شاید از مطالعه همین مختصر بتوان درباره سبک سخن و شیوه شاعری او به تقریب و احتمال نظری باجمال بیان داشت.

بطور کلی آنچه شایان ذکر می‌نماید آنست که سبک سخن خالص همه جا به گفتار سایر شاعران دوره صفویه نمی‌ماند. وهم آثار سبک معروف «به هندی» که در غالب اشعار شاعران این دوره دیده میشود در اشعار او، خاصه غزلها و قصاید نمایان نیست. بل که سادگی و وضوحی کم و بیش آمیخته با لطف و دلپذیری در آنها دیده می‌شود که گاه اشعار دلکش و حسی بافقی را به یاد می‌آورد. و گاه به سبک بازگشت دوره ادبی و اشعار قرن سیزدهم نزدیک می‌شود. جز آنکه جلوه و کمال این شیوه در همه شعرهای وی ظاهر نیست و برخی امتیازات و ارزشهای اشعار خوب دوره بازگشت ادبی را فاقد است. و البته

این داوری را تا هنگامی که دیوان وی بدست نیامده قطعی و کامل نمی‌توان دانست.

در تک بیت‌هایی هم که در لطائف‌الخیال از وی نقل شده اگر چه به شیوه شاعران عهد صفویه شبیه است و گاهی به ارسال مثلی پرداخته و شعر را رنگین ساخته است، ولی باز پیچیدگی و ابهام و تعقید و ابهام در کلام وی مشاهده نمی‌شود. مروری به اشعار زیر که از لطائف‌الخیال نقل شده این مطلب را روشن‌تر می‌سازد:

در جستجوی کوی نو گل را به صحن باغ

رنگش بیک طرف رود و بو بیک طرف

چون تنورت گر برزق خلق دل سوزی بود

در دو عالم می‌توانی پخت نان خویش را

به گلشن تا نخندد گل ز یکدیگر نمی‌باشد

خزان در پی نباشد غنچه باغ خموشی را

ریاری تا نیفتی قدر دور وصل کسی دانی

شکسته استخوان داند بهای مومیائی را

پی وصل که یارب این چنین پروانه می‌گردد

که شبها شمع روشن کرده در هر خانه می‌گردد

و این هم چند بیت از مثنوی او با قافیه مجانس که قبلاً بدان اشاره شد

و در آغاز نسخه لطائف‌الخیال نقل شده^۶:

گویم از حسن تو دارد هر که تاب

ای شده نام تو زیب هر کتاب

عالمی را سوخت و پروا نکرد

شمع رویت چرخ را پروانه کرد

از تو باشد رنگ گیر و بوستان

هر گل و هر لاله این بوستان

گلرخان را عکس آن آئینه‌دان

شد ز حسن او جهان آئینه‌دان

هر که زین گفتار خالص در شکست تا قیامت بساد در کارش شکست
 اشعار خالص با آنکه غالباً از باریکی اندیشه و لطافت خیال و مضمون
 آفرینی وی حکایت می‌کند، و بیشتر روان و لطیف و با حالست، گاهی نیز به-
 ندرت بی‌رونق و کم ارزش افتاده است و شاید بتوان گفت تار و پودی سست و
 ناستوار دارد و بر روی هم مانند غالب اشعار سخنوران دوره صفویه از غث و
 سمینی خالی نیست و می‌توان بر آنها خرده‌هائی گرفت. نظیر این بیت:

بلبل وفاخته وزاغ وزغن از چپ و راست

در ترنم به سر سرو و گل و بید و چنار

یا:

از ره دلبری و شوخی و شیرینی و ناز

گفت ای عاشق شوریده و رند سرشار

یا در این ابیات که روشن نیست وضع قافیه بر چه منوالست:

من بلبل گلزارم اما بنمی گویم

از فرقت گل زارم اما بنمی گویم

زان بار که من دارم در سینه چمن دارم

بسیار سخن دارم اما بنمی گویم

از عشق شدم مجنون دیدم ستم از گردون

دارم جگری پر خون اما بنمی گویم

من شمع دل فروزم سوزان بشب و روزم

میگیریم و می‌سوزم اما بنمی گویم

خالص به تمنائی دارد سر سودائی

عاشق شده‌ام جانی اما بنمی گویم

یا تکرار قافیه در دو بیت متوالی در غزل زیر (اگر تکرار قافیه را از

عیوب شعر پنداریم^۲)

چه خوشست آنکه یارم ز سفر رسیده باشد

به برش کشیده باشم به برم کشیده باشد

شب و روز بسی قرارم همه چشم انتظارم

که سفر کشیده یارم بکجا رسیده باشد

چو شود زره نمایان من و او بغل گشایان

بسویش دویده باشم سوی من دویده باشد

چه خوش آنکه شاد و خرم من و او نشسته باهم

سخنش شنیده باشم سخنم شنیده باشد

همه شکوه‌های هجران همه قصه‌های غربت

من از او شنیده باشم ز من او شنیده باشد

سخنم اثر نماید به دل کسی که عمری

ز وطن عزیز او هم سفری گزیده باشد

دل خالص این تمنا ز کسی امید دارد

که سخن نگفته باشی به سخن رسیده باشد

چون اشعار خالص استرآبادی در تذکره‌هایی که بنظر رسید نقل نشده

در اینجا نمونه‌هایی از آثار او برای مزید اطلاع درج می‌گردد و یادآور می‌-

شود که مطالعه و تحقیق در اشعار وی برای آگاهی به وضع اجتماعی و اخلاقی

دوره‌ای که در آن می‌زیسته و آشنائی به پاره‌ای از خصوصیات و اصطلاحات و

ترکیبات و امثال متداول در زبان فارسی خالی از فایده‌ای نیست.

اینک غزلی نغز و دلکش از اشعار او:

چند با ما جنگ و صحبت با رقیبان داشتن

همدم جمعی شدن ما را پریشان داشتن

باده خوردن شعر خواندن همچو گل خندان شدن
 غیر ما با هر که صحبت‌های الوان داشتن
 سوی ما دیدن گره بر گوشه ابرو زدن
 همچو گل با دیگران لب‌های خندان داشتن
 بی تکلف با حریفان جانب گلشن شدن
 جام بر کف خنده بر لب گل به دامان داشتن
 گه مرا دیدن تغافل کردن و نشناختن
 روز من گرداندن و صحبت به یاران داشتن
 چون گل و شب‌نم نشستن با خس و خوار چمن
 با همه تردامنان دست و گریبان داشتن
 شب به سیر ماهتاب از خانه بیرون آمدن
 گه نظر بر خویش و گه بر ماه تابان داشتن
 مجلس اغیار را از روی خود افروختن
 روز ما را تیره چون شب‌های هجران داشتن
 این همه بس نیست خالص را که باید روز و شب
 رو ندیدن از تو و پاس رقیبان داشتن
 از «خالص» غزلی دیگر بدین وزن و قافیه وهم با آن ردیف در دست
 است که در زیر نقل می‌شود:

عشق را هرگز نهان در سینه نتوان داشتن
 کی توان در نافه بوی مشک پنهان داشتن
 تا مگر از زلف او سر رشته‌ای آید بدست
 هر نفس باید دل خود را پریشان داشتن
 بس بود چندان که بر رخسار هم بیند رنگ
 چشم باری بیش ازین نتوان ز یاران داشتن

دیده و دل کی شود آئینه رخسار دوست

چشم جان باید برای روی جانان داشتن

خالص از منقار طوطی این نوا آید به گوش

خون دل خوردن بود طبع سخندان داشتن

این غزل دل‌نشین او نیز که بطرزی خاص سروده شده و گفت و شنود است

بین عاشق و معشوق و گوئی که از ایماء و اشاره و حرکات سر و دست معشوق

الهام گرفته خواندنیست:

یار پیمان به کف داشت بمن همچین کرد

گفتمش کو مزه از سبب ذقن همچین کرد

جام بگرفتم و نوشیدم و از روی ادب

خواستم بوسی از آن غنچه دهن همچین کرد

گفتم امشب بوصول تو رسم؟ هیچ نگفت

سوی من دید و بیک چشم زدن همچین کرد

چونکه دیدم هوس سیر گلستان دارد

گفتم آئی به تماشای چمن همچین کرد

تا رسیدیم به گلزار پهای گل و سر و ساق فریبی

خنده برگل زد و بر سر و سمن همچین کرد

خواست تا می کشد و بشکفتد و گل چینه

گفتم اینجا بتوان باده زدن همچین کرد

گفتم این گلشن عدل شه عالم باشد

نام شه چون بشنید از لب من همچین کرد

گفت بر صاحب این باغ دعا کن خالص

من دعا کردم و آن سیم بدن همچین کرد

در آخر غزلی را که صاحب تذکره نصرآبادی مطلع آنرا نقل کرده

است و در آغاز سخن بدان اشاره شد ذکر می کنیم و بحث و تحلیل و گفتگوی

تمام را درباره این سخنور خوش ذوق موکول به پیدا شدن دیوان و نسخه کامل اشعار او می‌نمائیم:

غبار راه گشتم سرمه گشتم توتیا گشتم
 بچندین رنگ گشتم تا به چشمش آشنا گشتم
 بهر صورت که گردیدم از او غافل نگردیدم
 نوای بلبل و بوی گل و باد صبا گشتم
 زشوق آنکه دایم در فضای خاطرم باشد
 فروغ مهر و نور مه شدم، آب و هوا گشتم
 بهر حالت که گردیدم از او فارغ نگردیدم
 گهی مست و گهی مخمور و گه شاه و گدا گشتم
 به امید گل رویش به بسوی سنبل مویش
 به رنگ باغبانان این چمن را جابه جا گشتم
 چو دیدم عام فیض او به خار و گل در این گلشن
 دل خالص زبان خواهش و دست دعا گشتم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

حواشی

- ۱- تذکره صبح گلشن ص ۵۰۹
- ۲- قاموس الاعلام ترکی جلد ششم ص ۴۵۶۹
- ۳- شماره ۲۴۶۵ نسخه‌های خطی
- ۴- رجوع فرمایند مجموعه سخنرانیهای ششمین کنگره تحقیقات ایران شناسان
- ۵- لطایف الخیال مجموعه ایست خطی از سید محمد صالحای رضوی متولی موقوفات دربار صفوی در بیش از ۷۰۰ صفحه با خطی خوش و قطع رحلی متعلق با اوایل قرن دوازدهم هجری مضبوط در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار. به شماره ۲۷۳۰. این مجموعه ظاهراً مقارن با همان نسخه تحفة العالم نوشته شده و در صدر آن ده بیت مشوی مجانس از خالص استرآبادی زیب دفتر گردیده است.
- ۶- بعضی از محققان احتمال داده‌اند این اشعار ممکنست از خالص مشهدی باشد. ظاهراً اشتباه کرده‌اند ر.ک. فهرست نسخه‌های خطی ابن یوسف ج ۲ شماره ۱۱۲۲
- ۷- رجوع شود به مقاله استاد امیری فیروز کوهی در مجله گوهر شماره ۱۱ و ۱۲ سال اول و مقاله‌ای از نگارنده این مقاله در همان مجله شماره ۸ سال دوم و مقدمه دیوان ناصر بخارائی ص ۸۵
- بعضی از ماخذ:** نسخه خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران به شماره ۲۴۶۵ که در این مقاله همه آن تحفة العالم نامیده شده.
- نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار به شماره / ۲۷۳۰ موسوم به لطائف الخیال تذکره صبح گلشن- قاموس الاعلام شمس الدین سامی ترکی- لغت نامه دهخدا. دیوان صفای اصفهانی به تصحیح دانشمند احمد سهیلی خوانساری- برگگی از دیوان صفای اصفهانی از استاد دکتر مظاهر مصفا- فرهنگ سخنوران دیوان ادیب صابر ترمذی- مجله گوهر سال اول و دوم- تذکره‌های زبان فارسی از قرن دوازدهم ببعد...